

بررسی جامعه‌شناختی گفتمان‌های شعری دهه دوم پس از انقلاب اسلامی (۱۳۶۷-۱۳۷۶ ه.ش)

* حسام ضیایی

E-mail: ziaee.hesam@gmail.com

** علی صفایی سنگری

E-mail: safaei45@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۳۱

چکیده

انقلاب اسلامی به‌عنوان پدیده‌ای مهم در تاریخ معاصر، تأثیر زیادی بر ذهن و زبان شاعران در خصوص هدف و رسالت ادبیات داشته است. تحولات سال‌های آغازین انقلاب، شعر فارسی را به طور خیره‌کننده‌ای به سوی تعهد هنری و پرهیز از اندیشه هنر برای هنر پیش برد؛ به طوری که شعر محتوامدار و متعهد، گفتمان غالب در دهه اول بود. اما در دهه دوم، به دلایلی مختلف شرایط تغییر کرد. هدف از این پژوهش، بررسی جامعه‌شناختی این عوامل و نشان دادن شاخصه‌های این تغییر در دهه دوم پس از انقلاب است. پایان یافتن جنگ تحمیلی، رحلت امام خمینی (ره)، تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی دولت پس از جنگ، تحول در جریان روشنفکری دینی و تغییر در ساختار جمعیتی ایران از جمله عواملی هستند که شعر فارسی را از محتوامداری به سمت فرم‌گرایی پیش برد و آن را در قالب گرایش‌هایی نظیر شعر حرکت (پست مدرن)، شعر گفتار، شعر رمانتیک و... عرضه کرد. ضمن این‌که در شعر متعهد نیز در دهه دوم، تغییرات محسوس‌تری ایجاد شد و احساس تعهد اجتماعی پررنگ‌تر شد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسی، شعر، فرم‌گرایی، تعهد.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، نویسنده مسئول

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

مقدمه

انقلاب اسلامی به‌عنوان پدیده‌ای منحصر به فرد در ایران معاصر، مهم‌ترین تأثیر را بر تحول شعر فارسی در خصوص مباحثی از قبیل تعهد هنری، رابطه شکل و محتوا و اندیشه هنر برای هنر داشته است. تحولی که مسیر شعر پس از انقلاب را کاملاً تغییر داد و آینده این بخش تأثیرگذار ادب فارسی را ترسیم کرد. گریز جامعه هنری از فرم‌گرایی دهه‌های چهل و پنجاه هجری شمسی به واسطه وقوع انقلاب اسلامی، شعر دهه اول انقلاب را به سمت محتوامداری و پرهیز از تفکر «هنر برای هنر» پیش برد. فضای شعارمدار و ملتهب سال‌های آغازین پس از انقلاب، سبب شد تا از هنر و از جمله شعر، برای پیشبرد و اشاعه ایدئولوژی انقلاب بهره گرفته شود. جنگ تحمیلی نیز که به فاصله کوتاهی پس از انقلاب اسلامی، نظام اجتماعی ایران را به طور کامل درگیر خود ساخت و پایه‌های این نگرش را بیش از پیش استحکام بخشید؛ به طوری که در دهه اول انقلاب، نگرش محتوامدار و متعهد بر شعر فارسی مسلط شد. در این بین با تسلط گفتمان ایدئولوژیک و مکتبی در دهه اول انقلاب و کنار رفتن دیگر گفتمان‌های فعال، نظیر لیبرال - دموکرات، مارکسیست، روشنفکری دینی و... در اوایل دهه شصت هجری شمسی، گفتمان مذکور به‌عنوان تنها صدای باقی مانده، اجازه خودنمایی را از دیگر نگرش‌های سیاسی به طور کامل گرفت و جامعه ادبی آن مقطع نیز هم‌راستا با نظام اجتماعی ایران، در جهت تعهد هنری نسبت به گفتمان ایدئولوژیک و مکتبی پیش رفت و این شرایط تقریباً تا پایان دهه اول پس از انقلاب، بدون تغییری محسوس ادامه داشت (بیات، ۱۳۸۷: ۱۱۳).

در دهه دوم پس از انقلاب، بنا به دلایل متعدد، شرایط حاکم بر گفتمان‌های شعر فارسی با تغییرات محسوسی مواجه شد و تعادل و نظم موجود بین گفتمان حاکم و گفتمان‌های تحت سلطه در شعر فارسی بر هم خورد. در این پژوهش سعی شده است تا عوامل این تغییر گفتمانی و شاخصه‌های آن بین سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۷۶ ه.ش. مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بنابراین ابتدا به تحلیل حوادثی می‌پردازیم که زمینه‌های این تحول را در شعر فارسی فراهم کردند و در ادامه نیز مشخصه‌های گفتمان‌های برآمده از این تحول را برخواهیم شمرد.

جامعه‌شناسی دهه دوم پس از انقلاب

تحولات مختلف اجتماعی و سیاسی در دهه دوم پس از انقلاب، نظام اجتماعی ایران را

با چالش‌ها و موقعیت‌های تازه‌ای مواجه ساخت. این تحولات که اکثر آنها ارتباطی تنگاتنگ با دهه اول پس از انقلاب داشته‌اند به مرور زمینه تغییرات عمده اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در ایران را در طول دو دهه بعدی فراهم کردند. پایان جنگ تحمیلی هشت ساله را می‌توان یکی از مهم‌ترین عوامل تحول در دهه دوم قلمداد کرد؛ به طوری که با پایان یافتن جنگ، عملاً نظام اجتماعی و سیاسی ایران از شرایط ناشی از جنگ تحمیلی خارج شد و مجال یافت تا به دلمشغولی‌های تازه در دهه دوم بپردازد. رحلت امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر کبیر انقلاب اسلامی نیز یکی دیگر از حوادث بسیار مهم و تأثیرگذار بر روند تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در دهه دوم پس از انقلاب و تغییر در صف‌بندی و خط‌مشی‌های سیاسی و اجتماعی دهه مذکور به شمار می‌رود. خارج شدن تدریجی جریان روشنفکری از انزوای سیاسی و اجتماعی در طول دهه دوم و ایفای نقش پررنگ‌تر در تحولات مختلف اجتماعی و سیاسی ایران، تغییر در ساختار جمعیتی ایران به واسطه سیاست‌های خاص اجتماعی و فرهنگی، در سال‌های آغازین پس از انقلاب و رشد خیره‌کننده جمعیت ایران در مقطعی کوتاه و پیامدهای مختلف اجتماعی این رشد غیرطبیعی و سرانجام تغییر و تحولات گسترده در نظام بین‌الملل و شکست ایدئولوژی کمونیسم در دهه پایانی قرن بیستم و به هم خوردن توازن قدرت در عرصه جهانی از دیگر عوامل اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار در نظام اجتماعی ایران در طول دهه دوم پس از انقلاب محسوب می‌شوند. در ادامه تلاش می‌شود تا برخی از این عوامل مهم و نقش آنها در روند تحولات اجتماعی و سیاسی دهه مذکور مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند.

۱-۱. پایان جنگ تحمیلی

در سال ۱۳۶۷ ه.ش. واقعه مهمی در ایران رخ داد که به نوعی تحولات دهه دوم پس از انقلاب را رقم زد. این واقعه پایان هشت سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود. پدیده جنگ را می‌توان از دو منظر ژئوپلیتیک جنگ و ژئوپلیتیک صلح مورد ارزیابی قرار داد. هنگامی که کشوری در موقعیت جنگ به سر می‌برد به نوعی دربند ژئوپلیتیک جنگ است. در حقیقت، موقعیت کشور در حال جنگ نسبت به دشمن مستقیم و دشمنان غیرمستقیمی که به طور کامل وی را درگیر این موقعیت کرده‌اند به گونه‌ای است که کشور مذکور مجبور است به واقعیات پیرامون خود براساس هژمونی منطقه‌ای، پیش‌فرض تهدید و تحمیل همگرایی به نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی بنگرد. اما

پس از اتمام جنگ و با پدید آمدن فضای مناسب برای خودنمایی ژئوپلیتیک صلح، شرایط برای همگرایی منطقی تر با سیاست جهان و تخفیف ساختار امنیتی کشور پدید می آید. این تغییر در ایران پس از جنگ تحمیلی نیز به طور نسبی صورت گرفت (سریع القلم، ۱۳۸۵: ۳۷).

بر اساس نظریه مک سوینی شرایط و انتظارات موجود از یک دولت، اهداف پیش روی دولت را جهت داده و آن را در مواقعی تغییر می دهد. در حقیقت، هنجارهای اجتماعی داخلی و بین المللی نوع هماهنگی دولت سیاسی با تغییر و تحولات پیش روی را ترسیم می کنند. در ایران پس از جنگ تحمیلی نیز شرایط اجتماعی کشور در داخل و معادلات سیاسی خارجی و رابطه متقابل ایران با نظام بین الملل، عملکرد دولت پس از جنگ را تغییر داد. در این مرحله، رویکرد فراملی و ایدئولوژی محور نظام جمهوری اسلامی تا حد زیادی به رویکرد ملی و مبتنی بر منافع ملی تبدیل شد (زارعی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). دولت نیز بر اساس تمرکز بر سه عامل عمده امنیت، هویت و منفعت، سعی می کرد تا با تعریفی جدید از دوست و دشمن و تعیین حد و مرزهای تازه برای آن بر اساس اصل همگرایی و واگرایی، شرایط کشور را برای قرار گرفتن در فضای پس از یک جنگ فرسایشی آماده کند.

به نظر می رسد در این بین، اقتصاد یکی از مهم ترین معیارها و دغدغه های نظام سیاسی ایران، پس از جنگ بوده است. ضرورت بازسازی اقتصادی کشور پس از پایان جنگ، سبب شد تا گروهی در قالب یک تشکل سیاسی با نام کارگزاران سازندگی، در دولت های پنجم و ششم، تلاش گسترده ای را برای تمرکز بر بازسازی اقتصادی کشور آغاز کنند. سیاست اقتصادی این گروه در دوره مذکور حول محور آزادسازی اقتصادی، خصوصی سازی و کاهش انحصار دولت شکل گرفته بود (مرتجعی، ۱۳۷۸: ۳۹). در عین حال، محدودیت های اقتصادی پس از جنگ، ایران را ناگزیر می کرد تا به نوعی وارد عرصه اقتصاد و بازار جهانی شود. این امر، زمینه های دخالت سازمان های بین المللی در مسایل سیاسی و اجتماعی ایران را به همراه داشت؛ به طوری که فشارهای سازمان های بین المللی و ورود بخش خصوصی داخلی و خارجی به عرصه اجتماع و اقتصاد کشور، شرایط را برای گسترش آزادی های مدنی فراهم می کرد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

۲-۱. رحلت امام خمینی (ره)

رحلت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۸ هـ.ش. یکی دیگر از مهم ترین حوادثی بود که

معادلات سیاسی و اجتماعی درون نظام را در دههٔ دوم انقلاب، تعیین کرد. تا پیش از سال ۱۳۶۸ هـ.ش. سیاست و حکومت به طور آشکاری تحت تأثیر شخصیت کاریزماتیک امام خمینی (ره) قرار داشت. در حقیقت، نفوذ وصف‌ناپذیر امام (ره) در میان توده‌های مردم، قابلیت بسیج مردمی را در بالاترین مقیاس فراهم می‌کرد و این بسیج مردمی مهم‌ترین عامل استمرار سنت‌گرایی بود. اما با رحلت امام (ره) گفتمان مسلط در انقلاب اسلامی تا حدی هژمونی خود را از دست داد.

در شرایطی که دولت‌سازندگی، اولویت خود را به برنامه‌های اقتصادی داده بود و تمامی ابزارهای سیاسی کشور برای تحقق این هدف به کار گرفته شده بود؛ بخش‌هایی از دو جناح موجود در فضای سیاسی کشور با آن دچار چالش شدند. برخی تمرکز بر اقتصاد را عامل عدم گسترش و توسعهٔ سیاسی کشور می‌دانستند (شادلو، ۱۳۸۶: ۶۰۸) و برخی دیگر نیز آزادسازی نسبی و تدریجی فضای جامعه در بخش‌هایی نظیر فرهنگ و هنر را بر نمی‌تابیدند و آن را مغایر با ارزش‌ها و اهداف نظام و در تضاد با ایدئولوژی مکتبی می‌دانستند و دقیقاً این فضای سیاسی و اجتماعی بود که باعث می‌شد به‌عنوان مثال دو روزنامه کاملاً متضاد نظیر سلام و کیهان، هر کدام بنا به دلایلی زبان به انتقاد از دولت بگشایند (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

بنابراین، سیاست‌های اقتصاد - محور دولت در دههٔ دوم پس از انقلاب اسلامی و خط‌مشی فرهنگی و اجتماعی آن نه تنها اتحاد گفتمانی و ایدئولوژی محور در گروه‌های سیاسی نظام را بیشتر نکرد، بلکه به نوعی تضادها و جدال‌ها را افزایش داد و شرایط برای تنش‌های سیاسی درون نظام، بیشتر از دههٔ اول انقلاب، فراهم شد.

۳-۱. جریان روشنفکری و ظهور مجدد آن

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر روند تحولات دههٔ دوم پس از انقلاب، رهایی گفتمان روشنفکری دینی از انفعال و خمودگی ده‌ساله خویش بود. برتری بی‌چون و چرای گفتمان ایدئولوژی محور و مکتبی بر نظام سیاسی و اجتماعی ایران در دههٔ اول انقلاب و وقوع جنگ تحمیلی سبب شد تا گفتمان روشنفکری دینی که در دههٔ آخر حکومت پهلوی یکی از فعال‌ترین گفتمان‌ها و از عوامل اصلی بسیج مردمی علیه رژیم پهلوی بود کم‌کم با توجه به اولویت‌های جنگ تحمیلی، موقعیت خود را از دست بدهد. اما پس از اتمام جنگ تحمیلی و به واسطهٔ عواملی نظیر تثبیت کامل نظام سیاسی کشور، نیاز به توسعهٔ اقتصادی و تحقق شعارهای انقلاب، تغییر در دامنهٔ نخبگان فکری، رشد

جمعیت جوان، تغییر در ترکیب جنسیتی و بالا رفتن نقش زنان در موقعیت‌های اجتماعی، گسترش رسانه‌ها و... رفته‌رفته گفتمان روشنفکری دینی، جان تازه‌ای گرفت به گونه‌ای که این جریان، مجال یافت تا مفاهیم و نظریه‌های جدید را طرح کند. طرفداران این گفتمان از یک سو از تکثر و تنوع فهم دینی دفاع می‌کردند و از سوی دیگر دستاوردهای عقلانی بشر (علم و فلسفه) را حائز اهمیت دانسته و در فهم دینی از آنها کمک می‌گرفتند. این تأکید بر گفتمان دینی و سیاسی تکثرگرا سبب شد تا بخش گسترده‌ای از روشنفکران دینی به بسط و ترویج مفاهیم در سطوح آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اداری کشور پرداخته و گفتمان ایدئولوژی محور و مکتبی را تحت تأثیر قرار دهند. این تحولات با فاصله کوتاهی تأثیر خود را بر ساختار نظام اجتماعی ایران نشان داد و تغییر نگرش نظام اجتماعی نیز سبب تغییرات عمده در ساختار فکری و اداری نظام سیاسی کشور شد (جلایی‌پور، ۱۳۷۸: ۳۰).

هم‌چنین تحولات ناشی از نوسازی اقتصادی و اجتماعی ایران پس از جنگ تحمیلی به نوعی به شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه در حال گذار ایران دامن زد و تقابل‌هایی نظیر دولت/ ملت، مردان/ زنان، جوانان/ پیران، مذهب/ ملیت، مدرن/ سنتی و... در جامعه محسوس‌تر شد و این تقابل‌ها لزوم حضور روشنفکران دینی در سطح بالاتر را نمایان ساخت. لذا روشنفکران به مرور از مرحله نظریه‌پردازی به مرحله اجرایی و فعالیت سیاسی وارد شدند (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب، اقتدار روحانیت و حضور رهبر کبیر انقلاب اسلامی، روشنفکران دینی را وادار به ائتلاف با سنت‌گرایان کرد. به طوری که برخی از روشنفکران دینی به بدنه نظام جدید پیوستند و در تثبیت آن مؤثر واقع شدند و البته برخی نیز راه انزوا در پیش گرفتند. با آغاز دهه ۱۳۶۰ هـ.ش. روشنفکران دینی با فاصله گرفتن از رویکرد مسلط و گفتمان حاکم و در حالی که آرمان‌های خود را تحقق نیافته می‌دیدند کم‌کم شروع به انتقاد و اعتراض کردند و در نتیجه روند تدریجی جدایی روشنفکران از بدنه نظام سرعت گرفت. در مجموع دهه ۱۳۶۰ هـ.ش. را می‌توان دوره اعتزال سیاسی روشنفکران دینی نامید. اما با آغاز دهه دوم انقلاب «عصر بازنگری» در میان روشنفکران دینی آغاز شد. در این دوره روشنفکران ضمن بازبینی گذشته خود و عملکرد روشنفکری دینی در طول دهه‌های پیشین، تلاش این جریان برای ایجاد یک جامعه ایدئولوژی محور را مورد نقد و قضاوت قرار دادند. در اوایل دهه ۱۳۷۰ هـ.ش.

و با حضور روشنفکران دینی در عرصه سیاسی و اجرایی کشور دوره «روشنفکران عمل‌گرا» در ایران پس از انقلاب آغاز شد (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

از این دوره به بعد روشنفکران دینی که چندان پیرو ایدئولوژی اسلاف خود نبودند، ایدئولوژی‌ستیزی را سرلوحه کار خود قرار دادند، تلاش کردند تا به همه ابعاد ساختار جامعه توجه کنند و با نوسازی در ساختار قدرت، اجتماع، اقتصاد، دین و فرهنگ به دنبال بسط پروژه مدرنیته باشند. نظام اجتماعی ایران نیز در دهه دوم انقلاب، به واسطه تحولات اجتماعی پس از جنگ و عملی نشدن برخی از وعده‌ها، شرایط را برای یک طرح مطالبات روشنفکری در دهه ۱۳۷۰ ه.ش. فراهم کرد. بنابراین در دهه دوم پس از انقلاب، نقش روشنفکران دینی در تحولات اجتماعی این دهه، بسیار مهم و قابل توجه بوده است.

۴-۱. تغییر در ساختار جمعیتی ایران

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر روند اجتماعی دهه دوم پس از انقلاب، تغییر در میزان و توزیع جمعیتی ایران در این دهه بود که تأثیر عمیقی بر تحولات مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این دهه گذاشت.

بعد از رشد خیره‌کننده جمعیت کشور در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب به واسطه سیاست‌های خاص نظام و تبلیغات رسمی و غیررسمی در جهت افزایش جمعیت کشور، در دهه دوم با پدیده‌ای تازه به نام رشد جمعیت جوان و برهم خوردن توازن جمعیتی کشور روبه‌رو شدیم. این پدیده که به «انقلاب جمعیتی» معروف است به صورت ناگهانی و در فاصله‌ای کوتاه باعث دگرگونی در یک جامعه می‌شود. «وقتی به یکباره جمعیت یک کشور فزونی می‌یابد و سنین پایین، اکثریت افراد را تشکیل می‌دهند، در واقع یک نسل جدید، اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد. رشد یکباره این نسل، اجازه نمی‌دهد تا در یک فرآیند آرام و طبیعی، ارزش‌های گذشته با نسل جدید پیوند منطقی یابد. در این شرایط، تاریخ نسل گذشته به طور ناگهانی چیزی غریب و نامأنوس برای نسل غالب به حساب می‌آید و نسل تازه به شرایطی دچار می‌شود که با افتخارات گذشته نزدیک، هیچ احساس عاطفی مشترکی نمی‌یابد» (قبادزاده، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

بنابراین پیچیده‌شدن شرایط زندگی و فاصله گرفتن از سنت‌های پذیرفته شده اجتماعی و رشد سریع جمعیت ایران به همراه خود، نسل جوانی را پدید آورد که با دیدگاه‌های متفاوت نسبت به نسل گذشته، سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم را به چالش می‌کشید. ضمن این که گسترش روزافزون جمعیت شهری و تغییر روحیات

فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مهاجرین شهرنشین و مواجه شدن با واقعیت‌های زندگی مدرن شهری سبب شد تا نسل دوم پس از انقلاب، درگیری بیشتری با مشکلات زندگی شهری، روابط خشک و بی‌عاطفه این نوع زندگی و گرایش‌های اقتصادی و پول‌مدار آن داشته باشند. پدیده جهانی شدن و عواقب ناشی از آن را نیز باید به موارد فوق افزود. لذا شرایط مذکور سبب شد تا در دغدغه‌ها، چالش‌ها و اهداف پیش‌روی دولت و نظام اجتماعی در دهه دوم انقلاب تغییرات آشکاری نسبت به دهه اول به چشم بخورد (وحدت، ۱۳۸۵: ۲۶۴).

۵-۱. تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل

علاوه بر مواد فوق، تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل در پایان دهه ۱۳۶۰ ه.ش. را می‌توان به عوامل تأثیرگذار بر تغییر و تحولات دهه دوم پس از انقلاب اسلامی افزود. شکست مکتب کمونیسم مهم‌ترین این تحولات بود. البته این نکته به این معنا نیست که کمونیسم در ایران دوره مذکور جایگاهی داشت، بلکه مقصود آن است که در این دوره، پیش‌فرض ذهنی نسبت به قدرت کمونیسم به‌عنوان شاخصه تفکر و خط مشی ایدئولوژیک در این دهه شکست و فرو پاشید. ضمن این‌که شکست دولت عراق در جنگ اول خلیج فارس نیز به آشفتگی ذهنی نسل دهه ۱۳۷۰ ه.ش. دامن زد و ایدئولوژی را بیش از پیش تضعیف کرد.

در ادامه تلاش خواهد شد تا تأثیر این تغییرات بر شعر مقطع زمانی مذکور مورد بررسی قرار گیرد.

۲. جامعه‌شناسی شعر پس از جنگ (۱۳۶۷-۱۳۷۶ ه.ش.)

براساس نظریه تحلیل گفتمان فرکلاف معمولاً در هر نهاد اجتماعی یک صورت‌بندی ایدئولوژی محور گفتمانی «مسلط» و یک یا چند صورت‌بندی گفتمانی «تحت سلطه» قابل تشخیص است. در این بین یک مبارزه پیوسته بین نیروهای درون نهاد برای غلبه گفتمانی وجود دارد. درحالی‌که گفتمان غالب در تلاش است تا به حفظ موقعیت خود ادامه دهد؛ گفتمان‌های دیگر سعی می‌کنند تا با تضعیف صورت‌بندی ایدئولوژی محور، جایگزینی برای آن فراهم کنند. وقتی یک صورت‌بندی ایدئولوژی محور - گفتمانی به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر چالش‌های تهدید برانگیز به‌طور کامل تحت کنترل درمی‌آیند؛ مرحله طبیعی شدگی گفتمان [عقل سلیم] فرا می‌رسد. در این مرحله، گفتمان

غالب به منزلهٔ هنجارهای پذیرفته شدهٔ نهاد در نظر گرفته می‌شود، اما این حفظ سلطهٔ همیشگی نیست و باید برای آن جنگید (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۴۹).

نکتهٔ مهم این است که به عقیدهٔ فرکلاف، این تسلط بیش از هر چیز به دو عامل اقتصاد و سیاست بستگی دارد. در واقع اگر شرایط سیاسی و اقتصادی توسط گفتمان مسلط به خوبی حفظ و کنترل شود اجازهٔ برتری دیگر گفتمان‌های رقیب چندان فراهم نمی‌شود. در طول دههٔ اول پس از انقلاب به دلیل شرایط خاص سیاسی، نهاد اجتماعی به سمتی پیش رفت که با طبیعی شدن گفتمان اکثریت و تبدیل آن به «عقل سلیم» مواجه بودیم. اما بنا به دلایل متعدد، شرایط در دههٔ دوم تغییر کرد و غالب این‌که دو عامل مورد نظر فرکلاف، یعنی شرایط سیاسی و اقتصادی مهم‌ترین نقش را در این تغییر ایفا کردند. وقتی گفتمان مسلط نتوانست انتظارات اقتصادی را برآورده کند در آن نوعی شکاف و تغییر ایجاد شد و بخشی از گفتمان مسلط سعی کرد تا با تأکید بر جنبهٔ اقتصادی، خلأ ایجاد شده در این عامل و البته تا حدودی عامل سیاسی را جبران کند. اما به دلیل چالش‌های درون‌گفتمانی، این هدف چندان به نتیجه نرسید تا جایی که در اواسط دههٔ دوم پس از انقلاب، شرایط برای جابه‌جایی گفتمان حاکم و یک «انقلاب گفتمانی» در کشور فراهم شد. فرکلاف به این نکته اشاره دارد که طبیعی شدن گفتمان حاکم و عقل سلیم شدن آن همواره به سود گفتمان حاکم نیست و می‌توان روی دیگر سکه یعنی ایجاد فضای توأم با عدم شفافیت ایدئولوژی حاکم را نیز در نظر گرفت. در حقیقت، زمانی که گفتمان مسلط به طبیعی‌شدگی می‌رسد دیگر نیاز چندانی به شفاف‌سازی ایدئولوژی محور ندارد، زیرا در این شرایط به ایدئولوژی حاکم بیش از آن‌که به چشم ایدئولوژی نگریسته شود به شکل یک هنجار پذیرفته شده و دانش پایه نگریسته می‌شود؛ این حالت، شرایط غیرشفاف شدن ایدئولوژی مسلط را فراهم می‌کند و این غیرشفاف‌شدگی هم طبیعتاً عکس‌العمل گفتمان‌های دیگر در پی خواهد داشت. این همان شرایطی است که آلتوسر نیز در بحث ارتباط ایدئولوژی‌ها با یکدیگر بدان اشاره دارد. به عقیدهٔ آلتوسر ایدئولوژی‌ها علاوه بر این‌که مدام در حال شکل گرفتن و چرخش هستند؛ بر وجود و ماهیت یکدیگر نیز تأثیر می‌گذارند، به طوری که هر ایدئولوژی بدون وجود ایدئولوژی‌های معارض وجود خارجی پیدا نمی‌کند. در این بین ایدئولوژی غالب و حاکم سعی می‌کند به مثابهٔ یک سلاح عمل کند و موقعیت خود را تثبیت کند (مک دائل، ۱۳۸۰: ۹۸).

همان‌طور که در مقدمه بدان اشاره شد در دههٔ اول انقلاب، تعهد هنری و

ایدئولوژی محوری مکتبی بیش از هر چیز دیگری مورد توجه گفتمان غالب بر شعر فارسی بود. این شرایط اساس و بن‌مایه گفتمانی شعر فارسی در دهه دوم را تشکیل داد و در قالب گفتمان‌هایی نظیر «غیرمتعهد» و یا «غیرایدئولوژی محور» خودنمایی کرد. مسلماً گفتمان مکتبی نیز در دهه دوم به حیات خود ادامه داد و بخشی از محدوده گفتمانی شعر این دهه را به خود اختصاص داد، اما دامنه و گستره حضور آن به طور چشمگیری محدود شد. علاوه بر موارد فوق، تمایل برای نزدیک شدن به شعر رمانتیک و احساسی را نیز می‌توان به عنوان یکی از گرایش‌های دهه دوم نام برد که آن هم می‌تواند به نوعی حاصل تضعیف گفتمان ایدئولوژی محور و رشد گفتمان غیرمتعهد در شعر مقطع زمانی مذکور باشد.

بنابراین با تحول در گفتمان متعهد و ایدئولوژی محور، زمینه عبور شعر فارسی از مرحله تک‌گفتمانی در دهه دوم فراهم شد. با توجه به این شرایط گفتمان‌های موجود در شعر دهه دوم را می‌توان به دو شاخه کلی گفتمان متعهد و گفتمان غیرمتعهد تقسیم کرد:

۲-۱. گفتمان متعهد

منظور از تعهد در این جا اعتقاد شاعر به لزوم بازتاب شرایط اجتماعی پیرامون در اثر ادبی است. در واقع به معنای تأکید بر محتوای اثر و دوری از اندیشه «هنر برای هنر» است. این همان برداشت ادبی است که در ده سال اول پس از انقلاب، حاکم مطلق شعر فارسی بوده است و در دهه دوم نیز با تغییراتی عمده در شعر فارسی حضور دارد. البته این گفتمان خود بر اساس باورهای ایدئولوژی محور و اجتماعی شاعر و نگاه او به تحولات اجتماعی و فرهنگی پیرامون به دو جریان شعری ایدئولوژی محور (مکتبی) و غیرایدئولوژی محور (اجتماعی) تقسیم می‌شود:

۲-۱-۱. جریان شعری ایدئولوژی محور و مکتبی

این جریان شعری بیشتر مربوط به کسانی می‌شود که در دوره جنگ تحمیلی نیز جزء سرایندگان شعرهای ایدئولوژی محور و شعاری بودند و ارزش‌های ایدئولوژی محور در ذهن و زبان‌شان جایگاهی ویژه دارد. شاعران ایدئولوژی محور، پس از اتمام جنگ و در مواجهه با فضای اجتماعی بعد از جنگ معمولاً با نوعی تلخ‌اندیشی، نگاه بدبینانه به مرگ طبیعی، ریشخند گرفتن مرگ و... مواجه می‌شوند. در میان این افراد عنصر خاطره جایگاه ویژه‌ای دارد و اصل نوستالوژی تمام ابعاد زندگی آنها را می‌گیرد که ممکن است پیامد آن نوع یأس و ناامیدی و رخوت باشد (نبوی، ۱۳۸۴: ۸۷). معمولاً پس از اتمام شرایط جنگی دو طیف عمده در میان شاعران گفتمان ایدئولوژی محور

ایجاد می‌شود. دسته اول گروهی هستند که سعی می‌کنند به هر نحو ممکن خود را با شرایط پس از جنگ و تحولات ایجاد شده وفق بدهند و با آن کنار بیایند. اما دسته دوم کسانی هستند که یا قادر به این کار نیستند و یا ایدئولوژی آن قدر در خط فکری آنها جایگاه ثابت و پایداری دارد که با تغییر شرایط اجتماعی، نمی‌توانند آن را سازگار سازند. این دسته ممکن است با هدف‌های پس از جنگ، یا ابزار رسیدن به هدف‌ها در جامعه پس از جنگ، مشکل پیدا کنند. بنابراین عکس‌العمل آنها یا عزلت، کناره‌گیری و غرق شدن در فضای فکری و خاطرات دوره جنگ است که به زعم آنها فضایی آرمانی بوده است و یا تلاش برای تغییر شرایط به سمت حالت مطلوب و مقابله و مبارزه با فضای اجتماعی و گفتمان‌های تازه است. اگر شاعر به گوشه‌نشینی و عزلت روی بیاورد، لحن شعری او می‌تواند بیشتر افسرده و انفعالی باشد:

آن روز که گوشه سنگر بودیم

فکر می‌کردیم «همه جا آسمان همان رنگ است»

حالا که به شهر برگشته‌ایم

می‌بینیم «همه جا آسمان همین رنگ است»

(م. احمد، ۱۳۶۸: ۱۱)

اما اگر شاعر حالت تهاجمی و معترض به خود بگیرد و به دنبال تغییر شرایط و تغییر نگرش مخاطب و همراه کردن وی با ایدئولوژی خود باشد، معمولاً یا تشویق و ترغیب مخاطب را در پیش می‌گیرد و یا به گوشزد کردن پیامدهای فراموشی ایدئولوژی می‌پردازد. این دسته از شاعران سعی می‌کنند ملاک‌ها و معیارهای دوست و دشمن در دوره جنگ را به گونه‌ای جدید تعریف کرده و همان جبهه‌بندی‌ها را در ذهن خود به شکلی تازه ترسیم کنند. اما ماهیت دوست و دشمن در این فضا تا حدی تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال شهر می‌شود دشمن و سنگر و حال و هوای آن می‌شود دوست. می‌توان گفت رویکرد این دسته از شاعران به جنگ تحمیلی براساس سبک خاصی از نگرش ایدئولوژی محور است که بر پایه آن دفاع مقدس امری ممتد و ادامه‌دار است و در طول زمان ابعاد مختلف و متنوع به خود می‌گیرد. لذا شاعر ایدئولوژی محور سعی می‌کند در دهه پس از جنگ نیز، جنگ را در میدان‌ها و صحنه‌های تازه جست‌وجو کند. بنابراین در این گفتمان، معمولاً دفاع، محدود به جبهه نظامی نمی‌شود بلکه با توجه به فراز و فرودهایی که تفکر ایدئولوژی محور و مکتبی برای تداوم حضور خود در دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. با آنها روبه‌رو است؛ موقعیت‌ها و میدان‌های تازه نبرد نمود می‌یابند. در این بین

علاوه بر نگرش برون‌گروهی به ارزش‌های ایدئولوژی محور، شاهد نوعی تقسیم‌بندی درون‌گروهی نیز در گفتمان مذکور هستیم، به گونه‌ای که خود صاحبان ارزش‌های ایدئولوژی محور نیز توسط شاعر به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. یکی دسته‌ای که سعی می‌کنند مسئولیت خود را در قبال جامعه پس از جنگ و عرصه‌های تازه به خوبی ایفا کنند و دیگری گروهی که بنا به دلایل مختلف از ایفای نقش و رسالت ایدئولوژی محور خود شانه خالی می‌کنند و به مرور از چرخه گفتمان ایدئولوژی محور خارج می‌شوند. بنابراین دغدغه شاعر ایدئولوژی محور در این دهه از یک سو فراموش شدن ارزش‌ها توسط نظام اجتماعی پس از جنگ و از سویی دیگر غفلت برخی از خودی‌ها و دگرذیسی ارزش‌ها در میان آنها است. این نگرش‌ها، شعر ایدئولوژی محور را به سمت یک «ادبیات پیشگو» هدایت می‌کند؛ ادبیاتی که سعی می‌کند آینده نه چندان روشن و خوشایند جامعه پس از جنگ را به واسطه تضعیف ارزش‌های ایدئولوژی محور حدس بزند و آن را به مخاطب هشدار بدهد:

دسته گل‌ها دسته دسته می‌روند از یادها / شمع، روشن کرده‌ای در رهگذار بادها؟
سخت گمنامید اما ای شقایق سیرتان / کیسه می‌دوزند با نام شما شیادها

(قزوه، ۱۳۶۸: ۵۱)

علیرضا قزوه از این دسته شاعران است. کسی که با اتمام جنگ و رحلت امام (ره) شرایط جامعه را نگران‌کننده و در مسیر فاصله گرفتن از ارزش‌های ایدئولوژی محور و آرمان‌های شهیدان می‌داند. او تصور می‌کند باید به عنوان وجدان جامعه، غفلت‌ها و کج‌روی‌ها را گوشزد کند و با شمشیر واژگان این وجدان خفته را بیدار کند:

آن روزها که فیلم یاد هندوستان نکرده بود / شعرهایم را در کوزه می‌گذاشتم /
و آبش را با اجازه می‌خوردم / و امروز می‌خواهم شاعری باشم / با شمشیر وجدان
در دست / و واژه‌هایم را به مؤاخذه بگیرم (قزوه، ۱۳۶۸: ۸۷).

هم‌چنین برخی مضامین تازه که حاصل پیامدهای پس از جنگ می‌باشند در شعر ایدئولوژی محور و مکتبی دهه دوم ظهور می‌کنند. موضوعاتی نظیر اسیران، آزادگان، آوارگان جنگ، جانبازان شیمیایی، حادثه حلبچه و بسیاری از مسائل دیگری در شعر این شاعران به چشم می‌خورد. در مقابل برخی از موضوعاتی نظیر فتح کربلا، شکست امپریالیسم و حامیان صدام و استفاده از مضامین ملی و مذهبی در تصویرسازی‌های حماسی کم‌کم در این دوره رنگ می‌بازند و از شعر ایدئولوژی محور تا حد زیادی کنار می‌روند. ضمن این که حرکت آثار ایدئولوژی محور از شعارسرایی به سوی شعرسرایی

در این دهه مشهود است. «سراینده شعار اگرچه منفرداً آن را سروده باشد اما از حلقوم جمع و جامعه فریاد کرده است. سیر حرکت شعار از بیرون به درون است. یعنی سراینده، نخست جان‌مایه سرایش آن را از جمع همدل و هم‌صدای خویش فرا گرفته و در خویش حل کرده و به درون رانده، سپس دوباره با هنجار شعر، بیرون افکنده و به جمع پس داده است در حالی که سیر و حرکت شعر، درست برعکس یعنی از درون به بیرون است.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۷۷: ۳۴) در دهه دوم نیز با فاصله گرفتن فضای اجتماعی از شعارمداری و شعارزدگی، شاعر ایدئولوژی محور و مکتبی مجال یافت تا به درون خویش رجوع کند و از ضمیر ناخودآگاه خود در خلق تصاویر هنری استفاد کند. به این ترتیب توجه شاعران متعلق به این گفتمان به ذات شعر نسبت به دهه اول انقلاب بیشتر شد:

آرام بگیر/ آرام/ ای روح سرکش! / ره به شب نشسته / چراغ همراه باید داشت /
 پا به راه باید داشت / پا به راه باید داشت / آرام بگیر / آرام / آبها به گل نشسته / دل
 در گرو چاه باید داشت / ریشه در خاک باید داشت / ریشه در خاک باید داشت /
 آرام بگیر / آرام / ای عصیان جاوید / نهال زنجیر می‌روید از زمین / با خوشه‌هایی از
 قفل‌های سخت / رها باید گشت / رها باید گشت / رها باید گشت (قلزم، ۱۳۷۷: ۱۸).

۲-۱-۲. جریان شعری غیرایدئولوژی محور (اجتماعی)

در این گونه شعر آنچه بیش از همه مشهود است نگاه آسیب‌شناسانه به نظام اجتماعی ایران، پس از تحمل سختی‌ها و حوادث متعدد در طول دهه گذشته است. شاعر متعهد اجتماعی تلاش می‌کند تا از زوایای مختلف، دردها و آمال هم‌نوعان خود را به نمایش بگذارد. در این نوع گفتمان تنگناهای اجتماعی، تجربه‌های تلخ گذشته، بحران هویت، تضادهای دوران گذار و عوارض ناشی از رویارویی با آنها و پیامد تجربه توأمان جنگ و انقلاب نقش برجسته‌ای دارد. این نکته به‌خصوص در شعر شاعرانی که تجربه‌های مذکور را در کارنامه کودکی و نوجوانی خود لمس کرده‌اند، اکنون و در دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. به شکلی خاص جلوه می‌کند که این بازتاب را می‌توان در تعبیر زبانی و محتوایی شعر آنها مشاهده کرد:

سیم خاردار جهیزیه مادرم بود / در مرز جاده‌ای که به ماه تلخ رسید / من
 بی‌مهر با تو می‌خواهم / عاشق تر اما / برمی‌خیزم / اینجا روسپیان پاپتی / برای جفتی
 کفش و یک دست چینی گلدان / مصدق را تا انتهای ولی عصر می‌روند / ذرات هوا
 پر از کودکان مریض است / بسترم از پنجره لو می‌رود / آسمان را ببند
 (موسوی، ۱۳۸۱: ۷۵).

به دلیل فاصله کوتاه دهه دوم پس از انقلاب با دوره جنگ تحمیلی، پدیده جنگ و پیامدهای آن در آثار شاعران متعهد و اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این نوع گفتمان، شاعر سعی می‌کند تا به جنگ از زوایای مختلف نگاه کند و تبعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... این واقعه را در طول دهه دوم پس از انقلاب، زیر ذره‌بین ببرد. به‌عنوان مثال در شعر زیر، شاعر تصویری از یک زن را به نمایش می‌گذارد که تنها چمدان همسر رزمنده او برای وی به ارمغان آورده شده است. شکست و تردید، غم و اندوه، تنهایی و اضطراب و هراس از آینده مبهم در لحن شاعر موج می‌زند. در این شعر، دیگر از زبان حماسی، تند و سرشار از امید خبری نیست و جای آن را «آرزوی لهیده» و «غرور خمیده» گرفته است.

چمدان را / تاریکی آورده بود / در چمدان / غرش مرگبار / صدای شکستن
موج / آرزوی لهیده / غرور خمیده / در چشم زن / دیگر جهان، گویی درد بود / و
درد، خیس اشک / در جیب‌های کت / ذرات توتون و خرده‌های نان / و در گریبان
پیراهن / صدای گلوله و فریاد سپیده دمان / نفیر تیر و پاره‌یی از آسمان / در جیب
پیراهن / پرنده دست‌وخت دستمال / غرقه در خون خویش و عطر صبحگاهان
(احمدی، ۱۳۶۹: ۱۱۳).

نتایج جنگ تحمیلی و هزینه‌های مادی و معنوی که این واقعه برای نسل اول و دوم انقلاب بر جای گذاشته است سبب می‌شود تا فضای توأم با سکوت، سکون و اندوه، فضای غالب در بسیاری از اشعاری باشد که در پی آسیب‌شناسی جنگ تحمیلی و نگاه به این پدیده به گونه‌ای متفاوت هستند:

در دهانه تانک زنگ زده‌ای / پرستوها تخم گذاشته‌اند / گرده‌های خرما / روی
نارنجک داغی / لقا می‌کنند / درون زره‌پوش / شب پره‌ها بر کت‌های تن
سربازی / بذرافشانی می‌کنند / ستاره‌ها از هراس آتشبارها / از پناهگاه روز بیرون
نمی‌آیند / کودکی برای چیدن خرما / به نخلستان سوخته می‌رود / و با زنبیلی از
نارنجک باز می‌گردد / در گورستان نبرد افزارها / بنفشه و پامچال / متین و خوددار /
مانند تصنع اندوه در مراسم ختم / چشم به راه واپسین دعای آمرزش‌اند / تا دگرپاره
در باد / به رقص درآیند (فرشته ساری، ۱۳۷۰: ۳۱).

فرشته ساری در شعری دیگر، از اثرات زیان‌بار جنگ تحمیلی به‌عنوان «راهزن شادی‌های سزاوار» یاد می‌کند. راهزنی که شادی‌های نسل انقلاب را پس از پیروزی انقلاب، دزدید و هم‌چنان نیز با گذشت چند سال از اتمام آن واقعه، جامعه ایران را از صدمات هشت ساله خود رنج می‌دهد:

چه غروب‌هایی / بالای بام‌ها / پر از فال جغد است / از بستن دکان‌ها / انگار
 هزاره‌ای می‌گذرد / پشت هر در تابوتی / چه نخل‌هایی / تسلیم مرگ خویش / چه
 غروب‌هایی / راهزن شادی‌های سزاوار (فرشته ساری، ۱۳۷۰: ۷۰).

۲-۲. گفتمان غیر متعهد

برخلاف دهه اول انقلاب که در آن گفتمان متعهد و محتوامدار حرف اول را می‌زد، در دهه دوم پس از انقلاب، شاهد ظهور گسترده اندیشه‌های فرمالیستی و «هنر برای هنر» هستیم که می‌توان آن را نوعی عکس‌العمل ادبیات نسبت به گفتمان قبلی دانست. این توجه و تأکید بر ظاهر در مقابل محتوا در قالب جریان‌های فکری و ادبی متنوعی نظیر شعر حرکت، ساخت‌شکن و شعر پست‌مدرن، شعر گفتار، شعر رمانتیک و... نمود یافت و همان‌طور که اشاره شد نقطه مشترک تمامی این جریان‌ها گریز از تعهد اجتماعی و توجه به شکل ظاهری شعر بود. اکنون به بررسی این جریان‌های شعری می‌پردازیم:

۲-۲-۱. شعر حرکت (پست مدرن)

این جریان فکری و ادبی که با نام‌های متنوعی نظیر شعر حرکت، شعر پست مدرن، شعر سفیدخوان، شعر ساختارشکن و... در محافل، مجلات و بیانیه‌های ادبی بازتاب یافته است، از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین جریان‌های شعری در دهه دوم پس از انقلاب، محسوب می‌شود. در این بخش از شعر دهه هفتاد، شاعران به گونه‌ای آشکار، تحت تأثیر اندیشه‌های پست مدرنیستی و نظریه‌های وارداتی غربی در خصوص گریز از موضوع‌مداری، بازی‌های زبانی و عدم قطعیت معنی می‌باشند و تلاش دارند تا روند طبیعی شعر فارسی در دهه نخست پس از انقلاب و عنصر اجتماعی و محتوامدار آن را به چالش بکشند. البته در کتاب‌هایی که در خصوص رویکردهای شعر دهه هفتاد نگاشته شده‌اند این جریان فکری و ادبی با نام‌های متعدد و زیر مجموعه‌های بیشتری تقسیم‌بندی شده است. اما به دلیل این‌که نگاه این پژوهش بیشتر جامعه‌شناختی است؛ از تقسیم‌بندی شاخه شاخه این جریان صرف‌نظر می‌شود. قطعاً آن‌چه که این اسامی متعدد و متنوع را به هم نزدیک کرده و در یک مسیر کلی قرار می‌دهد دیدگاه شاعران متعلق به این جریان نسبت به هنر و تلاش آنها برای ایجاد یک فضای گفتمانی در جهت عکس‌گفتمان غالب در دهه اول انقلاب اسلامی می‌باشد. ضمن این‌که تأکید زیاد این جریان‌ها به فرم‌گرایی و ساخت‌شکنی پیوندی آشکار میان این نام‌های متنوع ایجاد کرده است (ر.ک. شادخواست، ۱۳۸۴: ۴۷۷). اکنون به برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های این گونه اشعار می‌پردازیم:

۲-۱-۱. گریز از ایدئولوژی

آنچه که در این دیدگاه ادبی به عنوان مؤلفه اصلی ظهور می‌کند فرار از ایدئولوژی و به چالش کشیدن حد و مرزهای از پیش تفسیر شده و رهیافت‌های قطعی تلقی شده آن است. این نکته در شعر این مقطع زمانی حائز اهمیت است و آن را از شعر ایدئولوژی محور دهه ۱۳۶۰ هـ.ش. کاملاً متمایز می‌کند.

به نظر می‌رسد گرایش بخش گسترده‌ای از شاعران دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. به اندیشه‌های فرمالیستی و البته پست‌مدرنیستی بیش از آن که نتیجه شناخت کامل از مدرنیسم و درک آن در طول زمان و نقد و بازخوانی آن باشد نوعی واکنش تند و احساسی نسبت به فضای حاکم در دهه پیشین است. در واقع پست‌مدرنیسم دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. با تمام نام‌های ریز و درشت آن بیشتر نوعی عکس‌العمل نسبت به ادبیات ایدئولوژی محور دهه شصت است (صالحی، ۱۳۸۲: ۲۶).

البته در این بین ترجمه آثار پست‌مدرنیستی دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. و آشنایی شاعران با مؤلفه‌هایی نظیر خود ارجاعی متن، تأویل آزاد، مشارکت خواننده در متن، مرگ مؤلف، تمرکززدایی، عدم قطعیت معنی و مواردی از این دست در گرایش شاعران این دهه به اندیشه‌های پست‌مدرنیستی بی‌تأثیر نبوده است. این مسئله باعث شده است تا مؤلفه‌های پست‌مدرنیسم به گونه‌های مختلفی نظیر نقاشی‌های زبانی، آوا محوری، پارگی روایت، فاصله‌گذاری، تأکید بر فرم و استفاده از فرم‌های داستانی و نمایشنامه‌ای نمود پیدا کند:

زن - دو دوستی دوستم بدار

در تخت خوابی که پایه‌هایش در مه فرو شده

مرد - آخر آسمان دیگر نمی‌گوید آبی‌ترین لباس خوابت را بپوش

گناه ما هنوز جاده‌ای است که می‌گویی: برو!

زن - شاید فردا در تخت خوابی که پایه‌هایش در مه فرو شده

سپیدترین لباس خوابت را بیاورم

همین حالا...

(موسوی، ۱۳۸۱: ۷۵).

تحولات گسترده در دنیای ارتباطات در اواخر دهه ۱۳۶۰ هـ.ش.، ورود تدریجی کشور به دنیای مجازی و دگرذیسی اساسی در وظایف رسانه‌ای در این سال‌ها باعث شده بود تا نگاه شاعران به دنیای پیرامون تغییر کند. به طوری که شعر مضمون‌گرای دهه‌های قبل به سمت تمرکز بر روی زبان و بازی‌های زبانی سوق داده می‌شود. در این

دوره، شاعران بیش از آن‌که بر کلان‌نگری در ابعاد معرفتی و فلسفی آن توجه داشته باشند به تفرد و جزئی‌نگری و پدید آوردن شرایط ایجاد تأویل‌ها و تفسیرهای شخصی برای خواننده تأکید دارند. از این روی شعر دهه دوم بعد از انقلاب به سمت ایجاد یک ژانر کاملاً متفاوت که معجونی از پست‌مدرنیسم و فرم‌گرایی بود پیش رفت. البته این فرمالیسم با فرمالیسم دهه چهارم و پنجاه شمسی متفاوت است. زیرا اساساً شاعر دهه ۱۳۷۰ ه.ش. با شاعر دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه.ش. قابل مقایسه نیست. شاعر دهه ۱۳۷۰ ه.ش. که تجربه انقلاب و جنگ را پشت سر دارد، خود را در آستانه یک انقلاب اجتماعی در عرصه ارتباطات و رسانه‌ها می‌بیند. ضمن این‌که فرمالیسم دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه.ش. بیشتر نوعی جریان شعر دولتی بود و برای مقابله با تعهد هنری مطرح شده بود، اما فرمالیسم دهه ۱۳۷۰ ه.ش. دقیقاً عکس این رویه است. زیرا این جریان شعری کاملاً غیردولتی بوده است. علاوه بر این خاستگاه فکری شاعران فرمالیست دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه.ش. بیشتر سورئالیسم بود در حالی که شاعران فرمالیست دهه ۱۳۷۰ ه.ش. بیشتر تحت تأثیر پست‌مدرنیسم بوده‌اند (حسین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۸۳).

۲-۲-۱-۲. پرهیز از موضوع‌مداری

در شعر حرکت و پست‌مدرن، سفیدخوانی و گریز از مرکزیت موضوعی نقش برجسته‌ای دارد؛ به طوری که شاعر سعی می‌کند از موضوع‌مداری دهه گذشته فاصله بگیرد. این نکته ناشی از گریز شاعران دهه ۱۳۷۰ ه.ش. از ویژگی پیامبرگونه شاعران گذشته و پناه بردن به تجربیات فردی و درونی است. به عنوان مثال در این شعر مهرداد فلاح، مخاطب با هیچ موضوع و مفهوم عامی روبه‌رو نمی‌شود:

دست به سینه راضی نیستم بایستید / کمر خم نکنید لطفاً / کلامی را که بر سر ندارید / نمی‌توانید برنارید / دست نگهدارید ... / چیست که بر دوش من انداخته‌اید؟ / با شما هستم! / چه می‌کنید؟ / من که این جا با شما نزدیک‌ترم / به خدا راست می‌گویم / روی این بلندی می‌ترسم که بایستم / گیج می‌رود سرم / کف برای چه می‌زنید؟ / نزنید (فلاح، ۱۳۷۸: ۹۷).

۲-۲-۱-۳. گریز از مخاطب عام

عدم وابستگی این جریان به مخاطب از دیگر ویژگی‌های مهم آن محسوب می‌شود، مؤلفه‌ای که می‌توان آن را به نوعی مانیفست شعر حرکت و پست‌مدرن نامید. شعار ایجادکنندگان و پیش‌برندگان این جریان از آغاز این بود که شعر حرکت به دنبال استقبال عمومی مخاطبان نیست و به طور کلی نمی‌خواهد یار و طرفدار جمع کند.

صرف نظر از این که شعار مذکور درست است یا غلط، یک نکته مهم در این برداشت ادبی به چشم می خورد و آن حرکت این جریان، دقیقاً در جهت عکس شعر ایدئولوژی محور دهه اول انقلاب است. در حالی که یکی از مؤلفه های اصلی شعر سال های آغازین پس از انقلاب، همراه کردن مخاطب با ایدئولوژی، ارزش ها و شعارهای ارائه شده توسط شاعر متعهد بود؛ تنها یک دهه پس از دوره اوج این جریان شعری، با جریانی مواجه هستیم که اتفاقاً مخاطب عام را کنار زده، از آن می گریزد و درون گرایی را به برون گرایی شعر ایدئولوژی محور ترجیح می دهد. بنابراین علاوه بر توجه به فرم، باید «درون گرایی» و «فاصله گرفتن از مخاطب عام» را نیز به شعر حرکت و پست مدرن افزود. فاصله گرفتن از مخاطب عام، به همراه خود پرهیز از خصلت دانای کل بودن را نیز به همراه دارد و ثمره این فرآیند ایجاد فضاهای چندصدایی و فاصله گرفتن شعر از خصلت تک گویی است.

معناگریزی و کشتن معنا نیز در شعر حرکت جایگاه ویژه ای دارد. این ویژگی وقتی اهمیت بیشتری می یابد که حتی شاعران متعلق به جریان مذکور آن را نقطه قوت سبک و سیاق خود و مهم ترین سیاست خود در مقابله با دنیای معنای ریاکارانه می دانند: «می گفتند چقدر بی معنا شعر می گویند و نمی دانستند که دارند ما را تحسین می کنند. این نقطه اوج کار ما بود. زیرا در عصر ارتباطات فقط شعرهای معناگیز باقی مانده که باید خویش را در مقابل معنای ریاکارانه زندگی معاصر سپر کند» (عبدالرضایی، ۱۳۸۰: ۲۸). اما این نکته را نباید فراموش کرد که معناگریزی با بی معنا نویسی متفاوت است. به نظر می رسد برخی از شاعران پیرو جریان مذکور، این دو مقوله را با یکدیگر اشتباه گرفته اند! معناگریزی بیشتر ناظر بر تأویل پذیری و گرایش شعر به ماهیت چندصدایی است؛ یعنی گریز از یک معنا به معنای دیگر و ساخت شکنی معناها. اما در برخی از اشعار حرکت و پست مدرن نه تنها ساخت شکنی معناها دیده نمی شود، بلکه به نظر می رسد این به اصطلاح اشعار از ماهیت تک معنایی به بی معنایی تنزل یافته اند:

مرغ با سنگ های کرج / و گاو یعنی که سری به آخری می برد / حسنگ کجا؟ /
 حسنگ می رود درخت بیندازد / خانه از جیک جیک جوجه ها / و گاو یعنی که
 حرف های نخورده نشخوار می کند / حسنگ کجایی؟ / حسنگ را طناب گردن
 کلفت می آورد / خروس ها همه در عزای دیشب / یعنی که ماغ می کشد / حسنگ
 کجایی! کجا؟ (پاشا، ۱۳۷۶: ۹۲).

طبیعتاً این سفیدخوانی ها و ساخت شکنی ها نیز در یک چهارچوب تعیین شده

می‌توانند تشخیص ادبی خود را حفظ کنند و وقتی این حد و مرزها به طور مطلق نادیده گرفته می‌شود، معجونی ساخته می‌شود که بیشتر از آن‌که به شعر شباهت داشته باشد به هذیان‌های دادائستی شبیه است.

عقاب خودش را توی آب شنا کرد و / دال‌های دریدا هوا را قفس شدن که /
 زمان خودش را زیر عقربه‌ها چرخ می‌داد و / شما دریدا را مدلول کرد / نکرد! / مگر نه
 زبان عقاب دندان را قفس شدن / حالا / آب توی ساعت آقایی دریدا شنا کرد و ...
 (ابدالی، ۱۳۸۱: ۳).

۲-۲-۱- طنز و بازی‌های زبانی

طنز و بازی‌های زبانی، دیگر ویژگی برجسته شعر حرکت و پست‌مدرن در دهه ۱۳۷۰ هـ.ش. محسوب می‌شود. این رویکرد بیشتر از تلاش شعر حرکت برای رها شدن از تعهد سیاسی و اجتماعی و انکار نظریه‌ها و آزمون‌های نسل قبل نشأت گرفته است. شعری که سعی می‌کند با استفاده از حربه طنز و بازی زبانی و البته تمرکززدایی و پریشان‌گویی و دستبرد در ساختارهای دستوری، زبان فاخر ادبی را به بازی بگیرد:

همه چیز خنده‌دار است / از بی‌قراری‌های در باران گرفته / تا بی‌قراری‌های در
 باران گرفته / تا بی‌قراری‌های در باران / از من گرفته / تا برسیم به شما / و ایشان /
 خدا به شما دو چشم سیاه داده / شوخی و شیطنت داده / و به ایشان دو شاخ تیز با
 این همه / ما به قصاص هم محکوم شدیم / اما در مراسم ترحیم ما / که چند سال
 بعد صورت گرفت / ... (بابا چاهی، ۱۳۷۵: ۱۰۰).

بنابر آنچه گفته شد، برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر حرکت و پست‌مدرن (ساخت‌شکن) در دهه دوم پس از انقلاب را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: خروج از زبان و بیان رمانتیک، حماسی و عرفانی و گزینش زبان شخصی‌تر در مورد زوایای زندگی؛ پرهیز از معناهای حتمی و قطعی و ایدئولوژی‌های مطرح در نظام‌های فکری و سیاسی و چند وجهی دیدن تمامی حقایق و واقعیات پیرامون؛ چند صدایی و تکثرگرایی در شعر؛ کمرنگ شدن عناصر بیانی نظیر تشبیه، استعاره، مجاز و ... در شعر؛ گریز از زبان رام و کنجکاو در یافتن ظرفیت‌های زبانی؛ استفاده از نوعی طنز تلخ؛ استفاده از لحن مکالمه‌آمیز به جای لحن خطابی؛ شکستن اقتدار ادبیات زبان شعر؛ توجه ویژه به روابط درونی زبان؛ استفاده از عناصر داستان و امکانات تصویرسازی؛ عدم تمرکزگرایی؛ بازتاب تجربه‌های شخصی و ... (خواجات، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

صرف‌نظر از تمامی جنبه‌های مثبت و منفی جریان شعری پست مدرن و ساخت‌شکن

در دهه دوم انقلاب، آنچه بیش از همه حائز اهمیت است تلاش این جریان فکری برای رها کردن شعر از تسلط گفتمان ایدئولوژی محور، محتوامدار و مطلق‌اندیش و جلب کردن توجه مخاطبین خاص به ذات و ماهیت درونی و فطری هنر و از جمله ادبیات است:

کلمات تارند/ معنی تاتار/ اما من از پی بود بودن یا نبودن نبوده‌ام/ هر چه به
ذهن تو آمد شعر است/ هر چه به زبان من اما وحی غریب! / شاید اشاره‌ی،
آوازی، حرفی ساده/ یا سکوتی سرشار/ چه می‌دانم! / میان رفتن و دریافتن
فاصله‌ی نیست... (صالحی، ۱۳۸۱: ۲۱۵).

۲-۲-۲. شعر گفتار

این بخش از شعر دهه دوم، به دلیل نزدیک شدن به شاخصه‌های شعر پست‌مدرنیستی شباهت زیادی با شعر حرکت دارد، اما به دلیل این که بیشتر به جنبه‌های فلسفی گرایش دارد و کمتر بازی‌های زبانی و ساخت‌شکنی‌های دستوری در آن دیده می‌شود تا حدودی با شعر حرکت متفاوت است. این بخش از شعر غیرمتعهد، بیشتر به زبان طبیعی و عامیانه گرایش دارد و ساده شدن و نزدیک شدن به زبان طبیعی از اهداف آن است. این نوع شعر بیشتر توسط علی صالحی در اوایل دهه دوم پس از انقلاب مطرح شد و به دلیل این که شعر گفتار از ادبیات حماسی و وجوه‌های ایدئولوژی محور پرهیز می‌کند، می‌توان آن را در زمره جریان‌های شعری متضاد با گفتمان غالب در دهه اول دانست. پیروان این اندیشه به دلیل نقش برجسته گفتگو و مفاهیم به‌عنوان وجه اشتراک انسان مدنی در این نوع ساختار فکری، نام جنبش ادبی خود را شعر گفتار نامیدند. به دلیل عدم گرایش مستقیم این جریان شعری به تعهد اجتماعی و ایدئولوژی محور، چندان نمی‌توان این جریان را در محدوده شعر متعهد دهه دوم جای داد (صالحی، ۱۳۸۲: ۶۶).

این گونه شعر دارای زبانی ساده و لحن خطابی است و ساختار دیالوگ‌گونه جزء عناصر برجسته در آن به شمار می‌رود. وجود مضامین عاشقانه در شعر گفتار، آن را به شعر رمانتیک نزدیک می‌کند، اما این مؤلفه همیشگی و پایدار نیست؛ به طوری که گهگاه می‌توان رگه‌هایی از فلسفه اپیکوری، پوچگرایی، بی‌اعتنایی به محیط پیرامون و... را با میزان و مقیاس‌های متفاوت در آن یافت (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۲۱۵).

حالا می‌بخند و فهم کوری کن/ به این آفتاب نیمروز! / پندارهای کبود را چه
می‌کنی اما/ که پیش پام درود/ می‌گویند/ می‌روند/ و گم می‌شوند! / «ماه گل»!
گناهی نیست بار آستین تو/ من خود دیدم/ از لای انگشتان حنایت/ بلوغ بود که
می‌ریخت به چمچه گندمزار/ و تو/ در تصنیف ناصبور خوشه‌ها/ گور گندم را زیر
پای خودش کندی (رضا بابادی، برگرفته از کتاب: تسلیمی، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

۲-۲-۳. شعر رمانتیک

با پایان یافتن جنگ و فروکش کردن اندیشه‌های ایدئولوژی محور، مجال ظهور شعر رمانتیک فراهم شد. اگرچه این نوع شعر در تمام مقطع زمانی پس از انقلاب به نوعی وجود داشته است، اما حضور آن در فضای محتوامدار دهه اول، چندان پررنگ و توجیه‌پذیر نبود. ضمن این‌که در بسیاری از مقاطع، زبان رمانتیک در خدمت ایدئولوژی بود. لذا ظهور مجدد این‌گونه شعر را باید در دهه دوم پس از انقلاب جستجو کرد. در این دهه ما شاهد دو نوع شعر رمانتیک هستیم. یکی شعر رمانتیک صرف یا شعر رمانتیک سفید و دیگری شعر رمانتیک خاکستری و شعری که اگر چه فضای مسلط بر آن عاشقانه و احساسی است، اما نوعی ترس و هراس از آینده و ابهام در سرانجام عشق در آن دیده می‌شود.

در شعر رمانتیک سفید که می‌توان آن را چیزی شبیه شعرهای سپهری دانست، ساختار شعر سرشار از امید، آرزو، تصویرهای زیبا و دلفریب و عشق است. ناامیدی، اندوه و تجسم گذشته‌های تیره تقریباً در آن جایی ندارد. نه از جنگ و پیامدهای آن خبری است، نه از مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه پس از جنگ و نه از مناقشات سیاسی، حتی ایدئولوژی هم در این شعر جایگاهی ندارد. شعر تلاش می‌کند در جهت مقابل شعر متعهد و ایدئولوژی محور حرکت کند. در شعر شاعرانی نظیر فریدون مشیری و کاظم‌السادات/اشکوری این‌گونه گفتمان بسیار مشهود است.

لالایی نسیم هزار ساله سنگ / و زمزمه رود / در این سفر به تو می‌گوید / که
زندگی جاری است / و از پی و من و تو / عاشقی از راه می‌رسد (اشکوری،
۱۳۷۲: ۴۸).

نکته مهم این‌که بسیاری از اشعار عاشقانه و رمانتیک سروده شده حد فاصل سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ هـ.ش. که مجال انتشار نیافته بوده‌اند، در دهه دوم فرصت یافتند تا به بازار ادبی راه یابند. این اشعار احتمالاً از نظر پذیرش اجتماعی یا مقاومت حکومت و فشارهای سیاسی اجازه انتشار نیافته بوده‌اند و یا شاید خود شاعران شرایط را برای انتشار این‌گونه اشعارشان آماده نمی‌دیدند، اما با فراهم شدن فضایی متفاوت، از سال ۱۳۶۷ هـ.ش. به بعد اشعار رمانتیک در عرصه ادبی مطرح شدند و مقایسه تاریخ سرایش و تاریخ چاپ بسیاری از این اشعار گواهی بر این مدعا است.

نوع دیگری از اشعار رمانتیک، اشعاری است که در آنها فضای روشن رمانتیک با فضای تیره هراس و تردید ادغام شده و نوعی حالت خاکستری به شعر داده‌اند. در این

نوع شعر از یک طرف با دنیایی ایده‌آل و آرمانی روبه‌رو هستیم که آرزوهای برآورده نشده شاعر در آنها به سرانجام می‌رسد و تمام آنچه را که او از آنها محروم بوده است، رنگ واقعیت می‌بخشد؛ اما از طرفی دیگر نوعی یأس، ترس و ناامیدی در زبان شاعر به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد تصور جهان آرمانی هم زمان با کم‌رنگ شدن امید در رسیدن به جهان مذکور حکایت از رؤیاهایی دارد که در دهه دوم انقلاب، شاعر احساس می‌کند به واقعیت تبدیل نشده‌اند و در حال فراموش شدن می‌باشند

از رنگ‌ها/ زیباترین/ رنگ پر تقالی عشق است/ در نگاه پاییزی/ با این همه/ چیزی نمانده تا برگ‌ها/ جمله بریزند/ و باغ/ یکسر برهنه شود/ و سپس برف/ به انبوهی خواهد بارید/ و سراسر چشم‌انداز/ چیزی نخواهد بود/ مگر/ صفحه‌ای سپید/ و بر آن/ جای پای فراموشی (فلاح، ۱۳۷۱: ۲۳).

البته این رنگ خاکستری در مقاطعی به رنگ سیاه نزدیک می‌شود و فضای تردید بر شعر غلبه می‌کند:

از شرم/ شهر سال بر روی می‌نهد/ آن‌گاه که فرو می‌افتد/ به ساقه‌های نازک آفتاب/ شاید پروانه‌ای/ آن سوی روزن است/ شب است/ گود و بارانی/ و عشق بی‌چتر و چراغ/ اندک/ اندک/ در کوچه‌ها از بوی مرگ/ آکنده می‌شود (چایچی، ۱۳۷۰: ۹).

نکته دیگری که درباره اشعار رمانتیک دهه دوم می‌توان از آن یاد کرد، زبان متفاوت این‌گونه اشعار در بیان روابط عاشقانه نسبت به دهه پیشین است. شعر دهه دوم، ضمن بیان جسورانه از رابطه عاشق و معشوق سعی می‌کند با استفاده از زبان اروتیک در بسیاری از مواقع، تصاویر رمانتیک شعر را زنده‌تر و ملموس‌تر کند:

چرا/ چرا امروز نه/ چرا فردا؟/ بارانی که می‌بارد/ از چه شادمانی نیاورد/ و تمنایی را بیدار نکند؟/ در خیابانی خیس/ با تو بودن/ گفتن، شنودن/ با تو بازگشتن/ برهنه شدن/ بر ملحفه‌های خشک غنودن/ نسیمی که می‌وزد/ از چه پنجره را نگشاید/ بر رهگذرانی خشنود به زیر باران/ و از چه تو در میان بازوان من به خیابان ننگری/ و نگویی/ راستی، زندگی زیباست (احمدی، ۱۳۶۹: ۵۰).

نتیجه‌گیری

شعر فارسی که به واسطه ظهور پدیده انقلاب اسلامی به طور چشمگیری به محتوامداری گرایش یافته بود و در خدمت ارزش‌های حاکم بر گفتمان ایدئولوژیک و مکتبی بود، در دهه دوم و با ایجاد تحول اساسی در ساخت اجتماعی و سیاسی ایران با

تغییرات گسترده‌ای مواجهه شد. پایان یافتن جنگ تحمیلی، رحلت امام خمینی (ره) تحول در جریان روشنفکری دینی، تغییر در ساختار جمعیتی ایران، تغییر در اولویت‌های داخلی و خارجی دولت پس از جنگ، تغییر در مناسبات ایران با نظام بین‌الملل و افزایش چالش‌های درونی نظام پس از اتمام جنگ تحمیلی، از جمله مهم‌ترین عواملی بودند که نگاه نظام اجتماعی ایران به هنر و از جمله ادبیات را دچار تغییر ساختند. در این میان، توجه به فرم در مقابل محتوا و توجه به هنر غیر متعهد، در قالب جریان‌هایی نظیر شعر حرکت و پست مدرن، شعر گفتار، شعر رمانتیک و... در این دهه رشد چشمگیری یافت که می‌توان آن را نوعی عکس‌العمل نسبت به گرایش‌های رایج در دهه اول پس از انقلاب دانست. ضمن این‌که شعر متعهد نیز با تغییرات گسترده‌ای روبرو شد و تعهد ایدئولوژیک و مکتبی تا حد زیادی جای خود را به تعهد غیر ایدئولوژیک و اجتماعی با نگاه آسیب‌شناسانه به جامعه پس از جنگ داد. در مجموع می‌توان دهه دوم پس از انقلاب را برخلاف دهه اول که محتوا و تعهد هنری بر شعر، حاکم مطلق بود؛ دهه فرم‌گرایی و پرهیز از تعهد هنری و ایدئولوژیک در شعر فارسی نامید.

یادداشت‌ها

۱. اصولاً در دو دهه اول پس از انقلاب، مهم‌ترین مشخصه و نقطه افتراق فکری شاعران، همین تعهد نسبت به مباحث ایدئولوژیک از سوی بخش وسیعی از شاعران در دهه اول و عدم توجه به این مباحث از سوی بخشی دیگر از شاعران در دهه دوم است. وقتی در مقاله از عدم تعهد برخی شاعران دهه دوم سخن می‌رود؛ منظور، عدم تعهد ایدئولوژیک از سوی شاعران فرم‌گرا در این دهه و توجه نکردن آنها به ساختار شعر محتوامدار رایج در دهه اول پس از انقلاب است و نباید فراموش کرد که شاعران فرم‌گرایی نیز به خط فکری خود پایبند و متعهد بوده‌اند.

منابع

- ابدالی، علی (۱۳۸۱): *از بودای نگاه تو و زرتشت سوختن*، تبریز: ستوده.
- احمدی، مسعود (۱۳۶۹): *روحی خیس، تنی تر و صبح در ساک*، تهران: همراه.
- ----- (۱۳۸۲): *شعر در هر شرایطی*، تهران: نگیما.
- اشکوری، کاظم‌السادات (۱۳۷۲): *در کنار جاده پاییز*، تهران: حلقه نیلوفری.
- باباچاهی، علی (۱۳۷۵): *نم‌نم بارانم*، تهران: داریوش.
- بیات، حسین (۱۳۸۷): *چشم‌انداز ادبیات انقلاب*، تهران: صدا و سیما.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۳): *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر)*، تهران: اختران.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۷۸): *پس از دوم خرداد*، تهران: کویر.
- چاپچی، رضا (۱۳۷۰): *بی‌چتر، بی‌چراغ*، تهران: بهینه.
- حسین‌پور، علی (۱۳۸۰): *جریان‌های شعر معاصر فارسی از کودتا تا انقلاب*، *مجموعه مقالات نخستین گردهمایی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، ج ۱، انجمن زبان و ادبیات فارسی، صص ۳۰۳-۴۰۴.
- خواجهات، بهزاد (۱۳۸۱): *منازعه در پیرهن*، تهران: رسش.
- ساری، فرشته (۱۳۷۰): *شکلی در باد*، تهران: گردون.
- سریع‌القلم، محمد و دیگران (۱۳۸۵): *تبدیل ژئوپلیتیک جنگ به ژئوپلیتیک صلح*، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، س ۲، ش ۳ و ۴، پاییز و زمستان، صص ۲۲-۴۴.
- سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۴): *قدرت، گفتمان و زبان*، تهران: نی.
- صالحی، علی (۱۳۸۱): *وقتی رسیدیم که قطار رفته بود*، تهران: نشر علم.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹): *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فلاح، مهرداد (۱۳۷۱): *در بهترین انتظار*، تهران: فلاح.
- ----- (۱۳۷۸): *دارم دوباره کلاغ می‌شوم*، تهران: آرویج.
- قبادزاده، ناصر (۱۳۸۰): *روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- قزوه، علیرضا (۱۳۶۹): *از نخلستان تا خیابان*، تهران: همراه.
- قلمز، زهره (۱۳۷۷): *انگار فراموشی قبله من است*، تهران: روایت.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۳): *جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران*، تهران: طرح نو.
- م. احمد (۱۳۶۸): *روزنامه اطلاعات*، بخش فرهنگ و ادب، تهران: ش ۱۸۷۵۰، ص ۱۱.
- مک دائل، دایان (۱۳۸۰): *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*، ترجمه حسین‌علی نوزری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- موسوی، گراناژ (۱۳۸۱): *آوازه‌های زن بی‌اجازه*، تهران: سالی.
- موسوی‌گرمارودی، علی (۱۳۷۷): *قلم‌انداز*، مجموعه مقالات، سفرنامه‌ها و نقد و بررسی (۱۳۴۸-۱۳۷۴)، تهران: سروش.
- نبوی، عبدالامیر (۱۳۸۴): *میراث جنگ ۱*، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۶، دوره سوم، ش ۲۳، صص ۸۵-۱۰۰.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲): *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۵): *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ج ۲، تهران: فقنوس.